

فصل چهارم : ادبیات جهان

اهداف کلی فصل :

۱. آشنایی با افکار، اندیشه‌ها و عواطف ملل جهان از طریق آثار ادبی
۲. آشنایی با ساختار و محتوای آثار ادبی ملل جهان
۳. آشنایی با نمونه‌هایی از آثار ادبی جهان
۴. آشنایی با برخی از چهره‌های ادبی جهان
۵. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



درآیدی بر ادبیات جهان

ادبیات هر ملت، بازتاب و چکیدهٔ بینش‌ها، احساسات و باورهای آن ملت است. مطالعهٔ آثار ادبی جهانی نه تنها ما را با اندیشه و احساس دیگر ملّت‌ها آشنا می‌سازد بلکه تفاوت‌ها، وجوه مشترک، تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها را نیز آشکار می‌کند. چهره‌ها و آثار نویسندگان و شعرای بزرگ را به ما می‌شناساند و مرزهای احساس و اندیشهٔ ما را گسترش می‌بخشد. ترجمهٔ آثار برجستهٔ ادبی جهان، از شمار نخستین و بهترین ترجمه‌های مترجمان ما بوده است. این مترجمان زبردست علاوه بر اینکه ما را با آثار و افکار بزرگان جهان آشنا می‌سازند، چهره‌های درخشان ادبی ما را نیز به جهانیان معرفی می‌کنند. همان‌گونه که ادبیات ما، دوره‌ها و مراحل را پشت سر نهاده، ادبیات دیگر ملّت‌ها نیز دوره‌هایی را گذرانده است که در این فصل و سال‌های آینده با این دوره‌ها بیشتر آشنا خواهید شد.

درس دهم



یوهان کریستف فیدریش «شیلر»
(۱۷۵۹ - ۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی
است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق
کرد. برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم‌سنگ
و برابر می‌دانند. سروده‌های شیلر شهرت بسیار
دارند. قطعه ادبی زیر از مشهورترین قطعات اوست.

مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا
مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقتش قرار
داده است، فرود آیم.

از هم‌اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه
هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سر منزل غایی* سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا
نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان فلک را در آن راهی نیست.
دلیرانه پا در قلمرو بی‌پایان ظلمت و خاموشی می‌گذارم و به چاکلی نور، شتابان از آن می‌گذرم.
ناگهان وارد دنیایی تازه می‌شوم که در آسمان آن ابرها در حرکت‌اند و در زمینش، رودخانه‌ها به
سوی دریاها جریان دارند.

در یک جاده خلوت، راه‌گذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست. با

چنین شتاب به کجای می روی؟» می گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می کنم. می خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحدّ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی حیاتی* نفس نمی کشد.»
می گوید: «اوه، بایست؛ پیوده رنج سفر را بر خویش هموار کن. مگر نمی دانی که داری به عالمی بی پایان و بی حدّ و کران قدم می گذاری؟»

ای فکر دور پرواز من! بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و توای کشتی تندرو خیال من! همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

قطعه زیر از «فرانسوا کوپ» (۱۹۰۸-۱۸۴۲ م.) شاعر و درام نویس فرانسوی است و از کتاب «برخورد اندیشه ها» ی «جواد حدیدی» انتخاب شده است. این قطعه کوتاه درباره فردوسی و نشان دهنده شهرت جهانی اوست که شاعران و نویسندگان دیگر را وادار به تحسین و ستایش کرده است.

فردوسی

تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت - سرگرم اندیشه های دور و دراز خود - از میدان جنگ به گورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هرگاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نادر می گذشت، سر فرود می آورد و مزار او را می بوسید.

تیمور، پس از آنکه شهر توس را کشتود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود.

آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه‌ای اسرارآمیز او را به سوی فردوسی می‌کشید، خواست که قبرش را بکشایند:

«مزار شاعر غرق در گل بود.»

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورکشایی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قورم به سوی تاتار - آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است - روی آورد.

در برابر زایر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر کور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند. ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید:

«کور ستمگر غرق در خون بود.»

همچو کور کافران پُر دود و نار وز برون بر بسته صد نقش و نگار

(مشوی، دقر ششم ۱۰۵۴)

خودآزمایی

۱. در قطعهٔ مسافر، شاعر به کجا سفر می‌کند؟
۲. با توجه به قطعهٔ «مسافر» راه‌گذر چه کسی است؟
۳. در قطعهٔ «فردوسی» زایر نامدار کیست؟
۴. با مقایسهٔ آنچه تیمور از قبر فردوسی و چنگیز دیده است، چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

درس یازدهم

مناظره میان سه قطره ترجمه شعر «قطرات سه گانه» از «تریللو» شاعر ایتالیایی است که «یوسف اعتصام الملک» پدر پروین اعتصامی، آن را ترجمه و در مجله بهار چاپ کرده است. گویا، پروین اعتصامی، در یکی از سروده های خود، مناظره میان کوهر و اشک، متأثر از این سروده بوده است.

قطرات سه گانه

روزی هنگام سحرگاهان، رب النوع سپیده دم از نزدیکی گل سرخ شگفته ای می گذشت. سه قطره آب بر روی برگ گل مشاهده نمود که او را صدا کردند.

- چه می گوید ای قطرات درخشان؟

- می خواهیم در میان ما حکم شوی.

- مطلب چیست؟

- ما سه قطره ایم که هریک از جایی آمده ایم؛ می خواهیم بدانیم کدام بهتریم.

- اول تو خود را معرفی کن.

یکی از قطرات جنبشی کرد و گفت:

- من از ابر فرود آمده ام. من دختر دریا و نماینده اقیانوسِ مواجم.

دومی گفت:

- من ژاله و پیشرو بادادم. مرا مشاطه^{*} صبح و زینت بخش ریاحین و ازهار^{*}

می نامند.

- دخترک من! تو کیستی؟

- من چیزی نیستم. من از چشم دختری افتاده‌ام. نخستین بار تبسمی بودم؛ مدتی دوستی نام داشتم؛ اکنون اشک نامیده می‌شوم.

دو قطره اقلی از شنیدن این سخنان خندیدند اما ربّ النوع، قطرهٔ سومی را به دست گرفت و گفت:

- هان! به خود بازآید و خودستایی ننمایید. این از شما پاکیزه‌تر و گران‌بهاتر است.

- اقلی گفت: من دختر دریا هستم.

- دومی گفت: من دختر آسمانم.

- ربّ النوع گفت: چنین است اما این بخار لطیفی است که از قلب

برخاسته و از مجرای دیده فرود آمده است!

این بگفت و قطرهٔ اشک را مکید و از نظر، غایب گشت.

«رایندرانات تاکور» (۱۹۴۱ - ۱۸۶۱ م.) از شاعران بزرگ جهان و از افتخارات هندوستان و مشرق زمین است. تاکور در کلکته چشم به جهان گشود. در کودکی با ادبیات هند آشنا شد. دوبار به انگلستان سفر کرد و پس از سفر دوم، به نهضت آزادی میهن خویش پیوست و مورد احترام گاندی، رهبر بزرگ هند، قرار گرفت. اشعار او سرشار از ذوق عارفانه، ستایش آزادی و آزادی و الهام گرفته از صحنه‌های عادی و جزئی زندگی است. این نویسنده، شاعر و فیلسوف بزرگ، به دریافت جایزه ادبی نوبل نیز نایل آمد. نیایش زید، ترجمه «محمد تقی مقتدری» قطعه‌ای از اوست.

پروردگارا

پروردگارا، دعایم به درگاه تو این است:
 بی‌نوابی و تنگ‌چشمی را از دلم ریشه کن ساز و از بجز و بن برکن؛
 اندکی نیرویم بخش تا بتوانم بار شادی‌ها و غم‌ها را تحمل کنم.
 نیرویی به من ارزانی فرما تا عشق خود را در خدمت و ملک، ثمر بخش سازم.
 توانی به من عطا فرما که هیچ‌گاه چیزی از بی‌نوابی نستانم و در برابر گستاخ و مغرور، زانوی
 دناست^{*} خم نکنم. قدرتی به من بخش تا روح خود را از تعلق به جیفه^{*}‌های ناپیروزگار بی‌نیاز کنم و
 از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزادش سازم.
 و نیرویی به من ده تا قدرت و توان خود را از روی کمال عشق و نهایت محبت تسلیم
 خواسته‌ها و رضای تو کنم.

۱. دو بیت زیر از حافظ شیرازی با کدام قسمت‌های نیایش ناگور ارتباط دارد؟
رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
۲. در بخش قطرات سه گانه منظور از جملاتی که قطره سوم در معرفی خود می‌گوید، چیست؟
۳. قطعه «گوهر و اشک» سروده پروین اعتصامی را در کلاس بخوانید.
۴. شعر «یکی قطره باران» سعدی را با درس «قطرات سه گانه» مقایسه کنید.

بیاموزیم (۶)

در این درس، شما نوشته‌هایی کوتاه، زیبا و سرشار از احساس و عاطفه را با نام‌های مسافر از شیلر، فردوسی از فرانسوا کوپه، قطرات سه‌گانه از تریللو خواندید. این‌گونه نوشته‌های کوتاه که همچون شعر از تخیل لبریزند و عواطف و احساسات نویسنده را بیان می‌کنند، «قطعه ادبی» نام دارند.

در قطعات ادبی، عنصر خیال‌پردازی و بیشتر آرایه‌های ادبی دیده می‌شود.

این نوع نوشته‌ها را که مضمونی شاعرانه دارند، «ثر شاعرانه» نیز می‌نامند.

آورده اند که ...

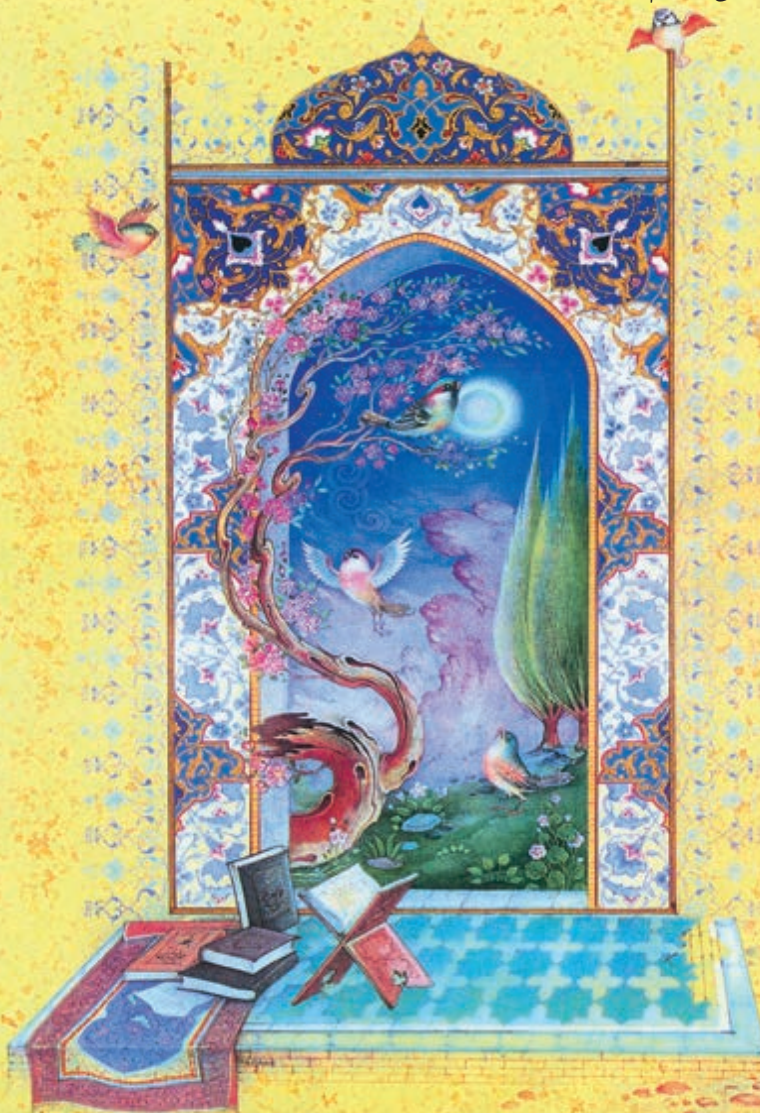
هم از بزرگان عصر یکی با غلام خود گفت که از مال خود پاره گوشت بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام شاد شد، بریانی ساخت و پیش او آورد. خواجه بخورد و گوشت به غلام سپرد. دیگر روز گفت: بدان گوشت نخود آبی مُرَغَفَر بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام فرمان برد و بساخت و پیش آورد. خواجه زهرمار کرد و گوشت به غلام سپرد. روز دیگر گوشت مضمحل شده بود و از کار افتاده، گفت: این گوشت بفروش و پاره ای روغن بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. گفت: ای خواجه «حَسْبَهُ لِلَّهِ» بگذار تا من به گردن خود همچنان غلام تو باشم. اگر هر آینه خیری در خاطر مبارک می گذرد به نیت خدا این گوشت پاره را آزاد کن.

عبید زاکانی

فصل پنجم : انواع ادبی (۲)

اهداف کلی فصل :

۱. آشنایی با جلوه‌هایی از ادب غنایی و تعلیمی
۲. آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات غنایی و تعلیمی
۳. آشنایی با برخی از بزرگان ادبی از نظرگاه غنایی و تعلیمی
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



ادبیات غنایی

ادبیات غنایی گونه‌ای از ادبیات است که با زبانی نرم و لطیف، با استفاده از معانی عمیق و باریک، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد و بیانگر عواطف و آرزوهای انسان و غم‌ها و شادی‌های اوست. کلمه «غنا» در اصطلاح به معنی موسیقی است و شعر غنایی در اصل همراه با موسیقی خوانده می‌شده است اما در حقیقت، دامنه آن بسیار گسترده‌تر است و همه احساسات گوناگون انسانی از قبیل احساسات عاشقانه، مذهبی، عرفانی، مدح، هجو، وصف طبیعت و جامعه و مسائل شخصی مانند غم غربت، شکایت از زندان، مرثیه عزیزان و نظایر آن را در برمی‌گیرد. بنابراین، بخش عمده ادبیات ما را شعر غنایی تشکیل می‌دهد. رباعیات خیام، دویتی‌های باباطاهر، غزلیات مولوی، سعدی، حافظ، صائب و بیدل، منظومه‌های بزمی نظامی، و بخشی از سروده‌های قصیده‌سرایان مشهور مانند فرخی، منوچهری، عنصری، خاقانی و نیز عمده سروده‌های معاصر از نوع ادبیات غنایی است.

نظامی کجای شاعر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قمری، معروف‌ترین سرایندهٔ داستان‌های بزمی در ادب پارسی است. خمسه یا پنج‌گنج او (مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌بیکر و اسکندرنامه) از قرن هفتم تا به امروز بارها مورد تقلید شاعران ایرانی، هندی و ترک قرار گرفته است.

شعر زیر کزیده‌ای از مثنوی عاشقانهٔ لیلی و مجنون است. آنجا که مجنون از غم عشق لیلی سر به کوه و بیابان نهاده است و پدر مجنون در غم فرزند، پریشان حال در جستجوی او برمی‌آید و می‌خواهد او را از غم و درد دیوانگی و آوارگی برهاند.

مهر و دل سوزی پدر و نصایح و چاره‌جویی‌های او کواه اضطراب و عطوفت پدرانهٔ اوست اما آتش عشق مجنون، سرکش‌تر از آن است که پند هر نیک‌خواهی حتی پدر، آن را فرو نشاند. پدر درمی‌ماند و خویشان به یاری‌اش برمی‌خیزند و از او می‌خواهند که مجنون را به زیارت کعبه برده؛ شاید عنایت الهی کمره‌کشای درد او شود اما در جوار کعبه نیز مجنون طول عمر لیلی را - که تنها آرزوی اوست - از خدا می‌خواهد و دیگر هیچ!

از کعبه‌کشاده کردد این در

چون رایت عشق آن جهان‌گیر	شد چون مه لیلی آسمان‌گیر ^۱
برداشته دل ز کار او بخت	درماند پدر به کار او سخت
خویشان همه در نیاز با او	هر یک شده چاره‌ساز با او
بچارگی ورا چو دیدند	در چاره‌گری زبان کشیدند ^۲
گفتند به اتفاق یک‌سر	کز کعبه‌کشاده کردد این در

حاجت که جمله جهان اوست
 چون موسم حج رسید، برخاست
 فرزند عزیز را به صد جهد
 آمد سوی کعبه، سینه پر جوش
 گفت ای پسر این نه جای بازی است
 کو، یارب از این کزاف کاری
 دریاب که مبتلای عشقم
 مجنون چو حدیث عشق بشنید
 از جای چو مار حلقه بر جفت
 می گفت، گرفته حلقه در بر
 گویند ز عشق کن جدایی
 پرورده عشق شد سرشتم
 یارب به خدایی خدایت
 کز عشق به غایتی رسام
 گرچه ز شراب عشق مستم

محراب زمین و آسمان اوست
 اشتر طلبید و محل آراست
 بنشانند چو ماه در یکی مهد
 چون کعبه نهاد حلقه در گوش
 بشتاب که جای چاره سازی است
 توفیق دهم به رشکاری
 آزاد کن از بلای عشقم
 اول بگریست پس بخندید
 در حلقه زلف کعبه زد دست
 کامروز منم چو حلقه بر در
 این نیست طریق آشنایی
 جز عشق مباد سرنو شتم
 وان که به کمال پادشایت
 کاو ماند اگرچه من ناغم
 عاشق تر از این کنم که هضم

از عمر من آنچه هست بر جای بتان و به عمر لیلی افزای
 می داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید، گشت خاموش
 دانست که دل، اسیر دارد دردی نه دواپذیر دارد
 (لیلی و مجنون، نظامی)

توضیحات

۱. وقتی آوازه عشق مجنون چون زیبایی لیلی در جهان پیچید. رایت : علم آسمان گیر شدن علم : برافراشته شدن علم. مه : مخفف ماه، منظور چهره لیلی است.
۲. برای چاره جویی به گفت و گو پرداختند. زبان کشیدند : سخن گفتند.
۳. در روزگاران قدیم، غلامان حلقه ای را که نشان مالکیت صاحبشان بود، در گوش داشته اند. در اینجا، پدر مجنون چون غلامی به خانه خدا متوسل شده است. در ضمن به حلقه در کعبه نیز اشاره دارد.

خودآزمایی

۱. مجنون در جوار کعبه از خدا چه خواست؟
۲. کدام بیت، از خود گذشتگی مجنون را نشان می دهد؟
۳. کدام ویژگی شعر غنایی در این درس دیده می شود؟
۴. دو نمونه تشبیه در درس بیابید و اجزای آن را معلوم کنید.

درس سیزدهم

در حمله چنگیز به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد، به جزیره آبسکون (واقع در دریای خزر) می‌گریزد و همان جا می‌میرد. پسر شجاع او، جلال‌الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند.

«دکتر مهدی حمیدی» (۱۳۶۵ - ۱۳۹۳ ه. ش) از شاعران توانای معاصر شہامت و پایداری او را در سروده‌ای زیبا به تصویر کشیده است که گزیده‌ای از آن را در زیر می‌خوانید.

در امواج سند

به مغرب، ینہ مالان^۱ قرص خورشید نہان می‌گشت پشت کوهساران
فرومی ریخت گردی^۲ زعفران رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران



نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

اگر یک لحظه امشب دیر بجنبد سپیده دم جهان در خون نشیند
به آتش‌های ترک و خون تازیک ز رود سند تا جیحون نشیند

به خواب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید
در آن دریای خون در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد
چه آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رتاخیز می‌گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت

بدان شمشیر تیز عافیت سوز^۲ در آن انبوه، کار مرک می کرد
ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد^۴

میان موج می رقصید در آب به رقص مرک، اخترهای انبوه
به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران کوه از پی کوه

خروشان، ژرف، بی پنهان، کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت
از این سده روان، در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

ز رخارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید
در آن یاب کونء امواج لرزان خیال تازه امی در خواب می دید:

شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید رها کند از بند اهریمن، وطن را

شی را تا شبی با لشکری خُرد ز تن ها سر، ز سرها خود* اکفند
 چو لشکر گردد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپای^۶ در رود اکفند!

چو بگذشت، از پس آن جنک دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان
 به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان!

بلی، آنان که از این پیش بودند چنین بستند راه ترک و تازی
 از آن، این داستان گفتم که امروز بدانی قدر و بر همش نبازی^۸

به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بیار است، آن سرها که رفته!
 ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسر^۹ها که رفته!

توضیحات

۱. سینه مالان : سینه خیز؛ خورشید پشت کوه می خزید.
۲. منظور، آفتاب زرد رنگ غروب است.
۳. شمشیر برنده و کشنده
۴. هر سرباز مغولی که کشته می شد، چندین نفر جای او را می گرفتند.
۵. سد روان : منظور رودخانه سند است که سد راه جلال الدین شده بود.

۶. شاعر امواج سند را به سیماب (جیوه) تشبیه کرده است. در اینجا هم سفیدی و هم بی‌قراری امواج مورد نظر بوده است.

۷. بادپا: در اینجا منظور اسب است.

۸. قدر وطن را بدان و آن را خوار نشمر.

خودآزمایی

۱. شاعر در دو بیت اول غروب خورشید را به تصویر کشیده است. این غروب بیانگر چیست؟
۲. در بیت ششم، منظور از «آتش‌های ترک و خون تازیک» چیست؟
۳. جلال‌الدین در سرخی شفق چه چیزهایی دید؟
۴. در این شعر عبارت «دریای خون» دو بار به کار رفته است؛ منظور از هر کدام چیست؟
۵. در این سروده، موج و رود به چه چیزهایی مانند شده‌اند؟
۶. چنگیز کدام عمل جلال‌الدین را تحسین کرد؟
۷. مفهوم کنایی مصراع «بنای زندگی بر آب می‌دید» را بنویسید.
۸. پیام اصلی درس چیست؟
۹. یک نمونه از اینارها و فداکاری‌ها را در هشت سال دفاع مقدس بیان کنید.

بیاموزیم (۷)

به شعر امواج سند دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن تشکیل شده است. هر بند شامل چهار مصراع است و مصراع‌های زوج آن، هم قافیه‌اند. به این نوع شعر «چارپاره» یا «دویتی پیوسته» می‌گویند. طرح قرار گرفتن قافیه‌ها به شکل زیر است:

□ _____

□ _____

△ _____

△ _____

○ _____

○ _____

چارپاره پس از مشروط در ایران ابداع شد و رواج یافت و شامل موضوعات غنایی و اجتماعی است.

ملک الشعراى بهار، رشید یاسمى، فریدون توللى، فریدون مشیرى و ...
سروده‌هایی در این قالب دارند.

درس چهاردهم

ادبیات تعلیمی

در ادبیات هر ملت، سروده‌ها و نوشته‌های فردانی را می‌توان یافت که به موضوعاتی چون، دعوت به راستی و درستی، پاکی و تهذیب روح پرداخته‌اند. ادبیات ما نیز با آثاری چون گلستان و بوستان سعدی، قابوس نامه، کلیله و دمنه و ... در این زمینه غنی و پر بار است.

علاوه بر این، آثاری به نظم و نثر نیز وجود دارد که موضوع آنها آموزش مسائل و تعلیم علوم مختلف است؛ مانند نصاب الصبیان از ابونصر فراهی که برخی لغات و اصطلاحات را در قالب شعر آموزش می‌دهد یا «گلشن راز» شیخ محمود شبستری که به توضیح اصطلاحات عرفانی می‌پردازد. بنابراین دو نوع ادبیات تعلیمی داریم.

در ادبیات تعلیمی نوع اول، بهره‌گیری از فرصت‌ها، محبت و رزیدن به پدر و مادر و همنوعان، تأکید بر انجام دستورهای الهی و خودداری از گناه و غفلت و دنیاپرستی، موضوعات محوری و اساسی نوشته‌ها و سروده‌هاست.

در ادبیات تعلیمی نوع دوم، شاعر یا نویسنده می‌کوشد موضوعات آموزشی را با روشی ساده و آسان به مخاطب بیاموزد و آموزش را سرعت بخشد.

به مجموعه این آثار که موضوع آنها آموزش و تعلیم است، ادبیات تعلیمی می‌گویند.



قابوس نامه: اثر مشهور عنصرالمعالی کیکاووس،
کتابی است سودمند و خواندنی که آن را در سال ۴۷۵
هجری در نصیحت به فرزندش کیلانشاه در ۴۴ باب
نوشته است. پندها و اندرزهای عنصرالمعالی، به
این کتاب صمیمیت و صداقت خاصی بخشیده
است.

از ویژگی‌های این کتاب، زبان ساده و
بیان گیرای آمیخته با جاذبه‌های داستانی و وسعت
اطلاعات آن است.

هنر و سخن

بدان که مردم بی هنر*، مادام* بی سود باشد، چون مغیلان* که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود
را سود کند و نه غیر خود را؛ جهد کن که اگرچه اصیل و کوهری* باشی کوهر تن نیز داری که کوهر تن
از کوهر اصل بهتر بود؛ چنان که گفته اند: بزرگی، خرد و دانش راست نه کوهر و تخمه* را، اگر مردم
را با کوهر اصل کوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در هر که این دو کوهریابی، چنگ
در وی زن و از دست مگذارد که وی همه را به کار آید.

و بدان که از همه هنرها بهترین هنری سخن گفتن است که آفریدگار ما جلّ جلاله* از همه
آفریده‌های خویش آدمی را بهتر آفرید و آدمی فزونی یافت بر دیگر جانوران به ده درجه* که در تن
اوست: پنج از درون و پنج از بیرون: اتا پنج نهانی چون اندیشه و یاد گرفتن و نگاه داشتن و تحمیل کردن
و تمیز و گفتار و پنج ظاهر چون سمع و بصر و شتم* و لمس و ذوق و از این جمله آنچه دیگر جانوران را

هست، نه بر این جمله است که آدمی راست! پس آدمی بدین سبب کامکار* شد بر دیگر جانوران، و چون این بدانستی، زفان* را به خوبی و هنر آموختن خوکن و جز خوبی گفتن زفان را عادت مکن که زفان تو دایم همان گوید که تو او را بر آن داشته باشی و عادت کنی، که گفته اند: هر که زفان او خوش تر، هواخواهان او بیشتر و با همه هنرها جهد کن تا سخن به جایگاه گویی که سخن نه بر جایگاه، اگرچه خوب باشد زشت نماید، و از سخن بی فایده دوری گزین که سخن بی سود، همه زیان باشد و سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر.

«قابوس نامه» باب ششم

توضیحات

۱. در متون قدیم به معنی «به خاطر سپردن» بوده و در اینجا با «نگاه داشتن» مترادف است.
۲. جانوران نیز حواس پنج گانه ظاهری دارند که با حواس ظاهری انسان متفاوت است.

خودآزمایی

۱. در نخستین جمله درس قابوس نامه، چه چیزی به «مغیلان» تشبیه شده است؟
۲. با مراجعه به کتاب لغت توضیح دهید کلمه «مغیلان» از چه اجزایی ترکیب شده و اعتقاد خرافی درباره آن چه بوده است؟
۳. اصالت موروثی و اصالت اکتسابی دو گوهر ارزشمندند؛ این دو در درس چگونه بیان شده اند؟
۴. از نظر نویسنده قابوس نامه، لازمه بزرگی چیست؟
۵. چه ضرب المثل هایی درباره زبان و تأثیر آن می دانید؟ به دو مورد اشاره کنید.
۶. به نظر نویسنده تفاوت انسان با حیوان در چیست؟
۷. این دو بیت فردوسی با کدام بخش درس ارتباط معنایی دارد؟
 گهر بی هنر ناپسند است و خوار بدین، داستان زدی یکی هوشیار
 که گر گل نبوید، ز رنگش مگوی کز آتش نجوید کسی آب جوی
۸. بند (پاراگراف) آخر را به فارسی امروز بازنویسی کنید و پنج نمونه از تفاوت های این نثر تاریخی را با نثر فارسی معیار بنویسید. (مثال: عادت مکن ← عادت مده)
۹. مقصود از گوهر تن در درس چیست؟

متاع جوانی

جوانی چنین گفت روزی به پیری که چون است با پیری ات زندگانی؟
بگفت اندر این نامه احرافی است مبهم که معیش جز وقت پیری ندانی
تو به کز توانایی خویش کویی چه می پرسی از دوره ناتوانی
جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا مانند در این خانه استخوانی^۱
متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می توانی مده رایگانی
هر آن سرگرانی که من کردم اول جهان کرد از آن بیشتر سرگرانی
از آن بُرد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم که پاسبانی^۲
پروین اعصامی

توضیحات

۱. منظور کتاب زندگانی است.
۲. منظور جسم است.
۳. سرگرانی: کنایه از غرور و تکبر.
۴. روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام نگرنداری از آن در غفلت و بی خبری بودم.

خودآزمایی

۱. چه واژه‌هایی در این شعر، استعاره از جوانی هستند؟
 ۲. چرا پیر از جوان می‌خواهد که دربارهٔ دورهٔ ناتوانی سؤال نکند؟
 ۳. قالب این شعر چیست؟ چرا؟
 ۴. سرودهٔ زیر را با درس مقایسه کنید :
- | | |
|--------------------------|----------------------------|
| در جوانی به خویش می‌گفتم | شیر شیر است، گرچه پیر بُود |
| چون که پیری رسید، دانستم | پیر پیر است گرچه شیر بُود |

نشین با بدان که صحبت بد
 کرچه پاکي تو را پلید کند
 آفتابی بدین بزرگی را
 پاره‌ای ابر ناپدید کند
 نیایی

آورده‌اند که ...

فتحعلی‌شاه قاجار گه‌گاه شعر می‌سرود و روزی شاعرِ دربار را به داوری گرفت. شاعر هم که شعر را نپسندیده بود، بی‌پروا نظر خود را باز گفت. فتحعلی‌شاه فرمان داد او را به طویله بربند و در ردیف چهارپایان به‌آخور بندند. شاعر ساعتی چند آنجا بود تا آنکه شاه دوباره او را خواست و از نو شعر را برایش خواند. سپس پرسید: «حالا چطور است؟». شاعر هم بی‌آنکه پاسخی بدهد، راه خروج پیش گرفت. شاه پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: به طویله!

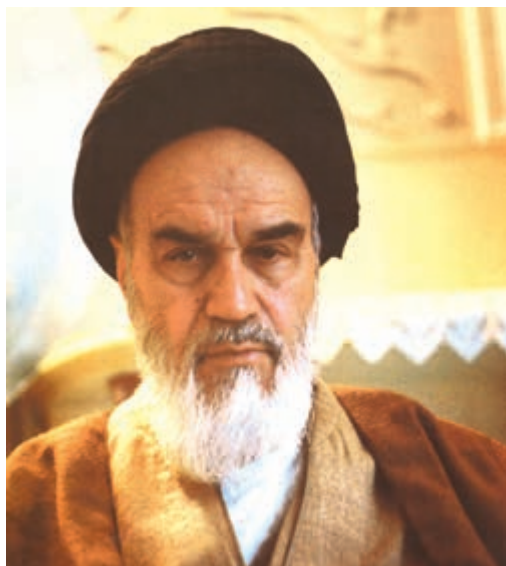
از سعدی تا آراگون، دکتر جواد حدیدی

فصل ششم : فرهنگ و هنر

اهداف کلی فصل :

۱. آشنایی با ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری
۲. آشنایی با جلوه‌های گوناگون فرهنگ هنر ایران
۳. آشنایی با برخی از بزرگان ادبی صاحب نظر در زمینه فرهنگ و هنر
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری





درآمدی بر فرهنگ و هنر

«بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بُعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرت مند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان‌تبی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق* از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند؛ بالأخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد»^۱.

آدمی علاوه بر نیازهای مادی و جسمانی، نیازها و خواست‌های گوناگون دیگری نیز دارد که

۱- بخشی از پیام امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران - رضوان الله تعالی علیه - به مناسبت بازگشایی

از جمله آنها می‌توان به حقیقت‌جویی، خداپرستی، محبت‌ورزی و همدردی، گرایش به زیبایی و هنر و ... اشاره کرد.

انس و الفت انسان با هنر و آثار هنری شامل ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، معماری و ... برخاسته از حس زیبایی‌شناسی و زیبایی‌طلبی اوست.

هنر، آدمی را به شناخت سرچشمه زیبایی‌ها فرا می‌خواند و روح سرکش او را به آرامش می‌رساند.

تمدن بزرگ ایرانی - اسلامی ما همواره توجّهی شایان به هنر و دیگر جلوه‌های زیبایی داشته است. در گستره این تمدن، نه تنها دین و عرفان و فلسفه و علوم دیگر خود را به خوبی نمایانده‌اند، بلکه همواره هنر نیز عرصه‌ای باشکوه برای جلوه‌گری داشته است. از جمله هنرهایی که با تکیه بر فرهنگ غنی اسلامی در ایران رشد و بالندگی یافته است، معماری و نگارگری است که آثار برخاسته از این دو هنر اصیل را در گوشه و کنار کشورمان می‌توانیم ببینیم. در طول این فصل و سال‌های آینده با جلوه‌های فرهنگ و هنر اسلامی در ادبیات فارسی آشنا خواهیم شد.

درس پانزدهم

در فرهنگ اسلامی - ایرانی مردم ما، مسئله نوع پوشش و فرهنگ آن جایگاهی ویژه دارد. نوشته زیر برگرفته از کتاب «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» از غلامعلی حدّاد عادل، نویسنده و متفکر معاصر است.

فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی

تفاوت عمده فرهنگ جدید غربی و فرهنگ اسلامی، در تعریف «انسان» منعکس می شود. اگر انسان بر حسب فرهنگ غربی، موجودی است که معنویت، فرع و ربنای زندگی مادی اوست، در فرهنگ اسلامی موجودی است که معنویت، کمال مطلوب و غایت و نهایت زندگی اوست. نکته مهم این است که در اسلام، معنویت و روحانیت به هیچ روی در مقابل مادیت و جسمانیت قرار نگرفته است. دین برای آن نیامده است تا ما را از جسم یک سره غافل سازد و از دنیا جدا کند، بلکه برای آن است که به ما «اندازه» بیاموزد تا بتوانیم با حفظ اعتدال*، از افراط و تفریط مصون بمانیم و مثلاً چنان نباشیم که خود را فقط تن بیگاریم^۱ و جز به بهره‌وری از جسم به هیچ چیز نیندیشیم.

در چنین بینشی، دیگر تن، تنها بخش وجود انسان نیست و خوشبخت شدن نیز، تمتع* محدود جسمانی میان تولد تا مرگ نیست. انسان راه درازی در پیش دارد که مرگ یکی از گذرگاه‌های آن

است. او رو به سوی خدا دارد که کمال مطلق و سرچشمه همه خوبی‌ها و ارزش‌هاست. او خود را شریف‌تر از آن می‌داند که به جشمش شناخته شود و وظیفه خود را خیرتر* از آن می‌بیند که تنها به بدن‌نمایی و آرایش جسم پردازد. انسان در همه بینش‌های معنوی و از جمله در اسلام، برای آن لباس به تن نمی‌کند که تن را عرضه کند، بلکه لباس می‌پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای او یک حریم است؛ به منزله دیوار دژی است که تن را از دستبرد محفوظ می‌دارد و کرامت* او را حفظ می‌کند. لباس، پوست دوم انسان نیست، خانه ازل اوست. انسان اسلام، کمال خود را در آن نمی‌بیند که تن خویش را چون کالایی تزئین کند و به راه اندازد و بفروشد، بلکه به جای آنکه تن خود را به خلق بفروشد، جان خود را به خدای خویش می‌فروشد.

لباس انسان، پرچم کشور وجود اوست؛ پرچی است که او بر سر در خانه وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می‌کند که از کدام فرهنگ تبعیت می‌کند. همچنان که هر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود اعتقادش را به هویت* ملی و سیاسی خود ابراز می‌کند، هر انسان نیز، مادام که به یک سلسله ارزش‌ها و بینش‌ها معتقد و دل‌بسته باشد، لباس متناسب با آن ارزش‌ها و بینش‌ها را از تن به در نخواهد کرد.



شکفت است که هرگاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می‌آید، مخالفان می‌گویند شما می‌خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم کنید و او را در خانه محبوس سازید. شما شخصیت زن را جدی نگرفته‌اید و نیمی از جمعیت کشور را از صحنه کار اجتماعی بیرون رانده‌اید. در پاسخ باید گفت: اتفاقاً چون در تفکر اسلامی، زن باید به عنوان یک انسان به صورتی بسیار جدی وارد اجتماع شود، لازم است دست از تجمل و خودنمایی بردارد. لازمه اجتماعی بودن این است

که فرد کمتر به خود پردازد و خود را هم چون قطره‌ای در دریای جامعه غرق کند. لازمه‌ی وارد اجتماع شدن این است که «من» از میان برود و «ما» ایجاد شود. اگر قرار شود هر زنی و هر مردی، با توجه به لباس و بدن و روی و موی خویش، سعی کند که از خود هر چه بیش‌تر یک «من» مشخص و انگشت‌نما بسازد، معلوم می‌شود او نمی‌خواهد به اجتماع پیوندد و نه در غم جامعه، که در غم خویش است.

سخن آخر:

کریستین آندرسن^۲ داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است: دو خیطا به شهری وارد شدند و پادشاه را فریفتند که ما در فن خیطای استادیم و بهترین لباس‌ها را که برانده قامت بزرگان باشد، می‌دوزیم اما از همه مهم‌تر، هنر ما این است که می‌توانیم لباسی برای پادشاه بدوزیم که فقط حلال زاده‌ها قادر به دیدن آن باشند. اگر اجازه فرمایید، چنین لباسی برای شما نیز بدوزیم. پادشاه با خوش حالی موافقت کرد و دستور داد مقادیر هنگفتی طلا و نقره در اختیار دو خیطا گذاشتند تا لباسی با همان خاصیت سحرآمیز بدوزند که تارش از طلا و پودش از نقره باشد.

خیطاهای پول و زر و سیم را گرفتند و کارگاهی عریض و طویل دایر کردند و دوک و چرخ و قچی و سوزن را به راه انداختند و بدون آنکه پارچه و نخ و طلا و نقره‌ای صرف کنند، دست‌های خود را چنان استادانه در هوا تکان می‌دادند که گفتی مشغول دوختن لباس‌اند. روزی پادشاه، نخست‌وزیر را به دیدن لباس نیمه‌کاره فرستاد اما صدراعظم هر چه نگاه کرد چیزی ندید. از ترس آنکه مبادا دیگران بفهمند که او حلال زاده نیست، با جدیت تمام، زبان به تعریف از لباس و تمجید* از هنر خیطان گشود و به پادشاه گزارش داد که کار تهیه لباس به خوبی رو به پیشرفت است. مأموران عالی‌رتبه دیگر هم به تدریج از کارگاه خیطای دیدن کردند و همه پس از آنکه با ندیدن لباس به حرام زادگی

خودپی می بردند، این حقیقت تلخ را پنهان می کردند و در تأیید کار خیطان و توصیف لباس بریکدیگر سبقت می گرفتند.

بالآخره نوبت به خود پادشاه رسید و او به خیط خانه سلطنتی رفت تا لباس زر بفت* عجیب خود را به تن کند. البته چیزی ندید و پیش خود گفت معلوم می شود فقط من یکی در میان این همه، حلال زاده نیستم. پس در کمال دیباوری و ناراحتی، ناچار وجود لباس و زیبایی و ظرافت آن را تصدیق کرد و در مقابل آئینه ایستاد تا آن را به تن او اندازه کند. خیطان، پس می رفتند و پیش می آمدند و لباس موهوم را به تن پادشاه راست و درست می کردند و آن بچاره نخت ایستاده بود و از ترس سخن نمی گفت و ناچار دائماً از داشتن چنان لباسی اظهار مسرت نیز می نمود.

سرا انجام، قرار شد جشنی عظیم در شهر به پا شود تا پادشاه جامه تازه را بپوشد و خلافتی هم او را در آن لباس ببینند. مردم به عادت معمول در دو سمت خیابان ایستادند و پادشاه نخت با آداب تمام، با آرامش و وقار از برابر آنها عبور می کرد و دو نفر از خدمه* دربار دنباله لباس را در دست داشتند تا به زمین مالیده نشود.

درباریان، رجال، امیران و وزیران با احترام و حیرت و تحسین پشت سر پادشاه در حرکت بودند. مردم نیز با آنکه هیچ کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی دیدند، از ترس تهمت بدنامی، غریو* شادی سر داده بودند و لباس جدید را به پادشاه تبریک می گفتند.

ناگاه کودکی از میان مردم فریاد زد: «این که لباس به تن ندارد؛ این چرا نخت است؟» هر چه مادر بچاره اش سعی کرد او را از تکرار این حرف منصرف کند، نتوانست. کودک دوباره به سماجت* گفت: «چرا پادشاه برهنه است؟» کم کم یکی دو بچه دیگر نیز همین حرف را تکرار کردند و بعضی از تماشاچیان با تردید این حرف را برای هم نقل کردند و دیری نگذشت که جمعیت

یک پارچه فریاد زد: «چرا پادشاه نخت است؟» و چرا... و چرا...



اینک تمدن غرب چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد برای انسان لباس بدوزد اما در حقیقت به جای آنکه لباس بر تن او کند، او را برهنه ساخته است و هیچ‌کس جرئت نمی‌کند فریاد برآورد که لباسی در کار نیست و حاصل این همه ند و پارچه و چه و چه، برهنگی انسان است. آیا مردمی پیدا می‌شوند که صد اکتی کودکانه داشته باشند و در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می‌داند، جرئت کنند و فریاد برآوردند؟

چرا آن مردم، مانباشیم؟

قوت افرنک از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مگر می‌باید نه ملبوس فرنگ

اقبال لاهوری

توضیحات

۱. تنها به جسم و خواهش‌های جسمانی بیندیشیم. انگاشتن: پنداشتن
 ۲. داستان نویس دانمارکی است که در قرن نوزدهم میلادی می‌زیست. شهرت او به دلیل داستان‌هایی است که برای کودکان نوشته است.
- گفتنی است، قبل از کریستین اندرسن، شیخ بهایی در کتاب موش و گربه این داستان را آورده است.

خودآزمایی

۱. منظور از «لباس پوست دوم انسان نیست، خانهٔ اوّل اوست» چیست؟
۲. منظور از «لباس انسان پرچم کشور وجود اوست» چیست؟
۳. نویسنده در نظر دارد با آوردن داستان خَیاطان حَقّه باز چه چیزی را به اثبات رساند؟
۴. جملهٔ معروف «حجاب مصونیت است نه محدودیت» را با توجه به محتوای درس تبیین کنید.
۵. با مطالعهٔ کتابی در خصوص انقلاب الجزایر، نقش حجاب زنان را در شکست استعمار فرانسه توضیح دهید.